

عقلانیت امنیت‌محور و هم‌سویی عربستان با هژمون (با تأکید بر رابطه با ایالات متحده آمریکا) رضا اختیاری امیری^۱

۱۶

دوره ۸، شماره ۲، پیاپی ۱۶
پاییز و زمستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۷/۹

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۴/۹/۱۴
صص: ۴۲-۷

شاپا چاپی: ۲۵۳۸-۵۶۴X
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۵۵۱



CC BY-NC-SA

چکیده

طی حدود یک سده اخیر، عربستان سعودی مناسبات خود را با ایالات متحده آمریکا در ابعاد گوناگون توسعه و تحکیم داده است. به نظر می‌رسد که کنون سیاست خارجی این کشور مبتنی بر نوعی عقلانیت امنیت‌محور است که سبب تداوم حیات سیاسی آن طی دهه‌های گذشته می‌باشد. بر همین اساس، سؤال اصلی پژوهش بر این مبنا شکل گرفته است که مقوله امنیت چه نقشی در هم‌سویی عربستان سعودی با ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت هژمون داشته است؟ فرضیه پژوهش بدین‌گونه مفصل‌بندی شده است که با توجه به ساختار نظام سیاسی غیردمکراتیک و نئوپاتریمونیال آل سعود و همچنین ساختار آنارشیک منطقه‌ای و بین‌المللی، عنصر امنیت از اهمیت وافری در کنون سیاست‌گذاری‌های عربستان در قبال ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون جهانی برخوردار بوده و سبب تداوم اتحاد و هم‌سویی دو کشور، علی‌رغم برخی تنش‌های مقطعی شده است. یافته‌های پژوهش مبین این واقعیت است که علی‌رغم دامنه وسیع مناسبات ریاض و واشنگتن، روابط نظامی - امنیتی از اهمیت فراوانی برخوردار است. این پژوهش از نوع کیفی با رویکرد توصیفی - تبیینی است و برای جمع‌آوری داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. همچنین، برای تبیین نظری موضوع پژوهش از رهیافت نظری نو واقع‌گرایی کنت والتز بهره‌برداری شده است.

کلیدواژه‌ها: عربستان سعودی؛ عقلانیت امنیت‌محور؛ ایالات متحده آمریکا؛ ساختار آنارشیک؛ هژمون.

DOI: 10.22080/jpir.2025.29883.1444

۱. دانشیار، رشته روابط بین‌الملل دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۱. مقدمه

آغاز روابط عربستان سعودی با آمریکا به دهه ۱۹۳۰ میلادی بازمی‌گردد. در آن مقطع و پس از به رسمیت شناختن عربستان در سال ۱۹۳۱، حکومت سعودی تلاش کرد برای تثبیت پایه‌های حکومت خود، کمک‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی خارجی را جلب کند. بر اساس این، عبدالعزیز بن سعود، پایه‌گذار نظام کنونی عربستان سعودی، در سال ۱۹۳۳ امتیاز کشف و استخراج نفت را به شرکت آمریکایی «استاندارد اویل»^۱ واگذار کرد که این اقدام آغاز ورود آمریکایی‌ها به صحنه سیاسی عربستان سعودی بود (Delanery, 2009: 2). اما در این مرحله، آمریکا هنوز دوران انزوآگرایی در قالب دکترین مونروئه را پشت سر می‌گذاشت و در مناطق مختلف جهان از جمله غرب آسیا حضور جدی نداشت. بنابراین، در این مرحله، روابط آمریکا و عربستان سعودی به‌عنوان شرکای تجاری ادامه داشت (عمادی و علیخانی، ۱۴۰۰: ۲۶۷). با آغاز جنگ جهانی دوم، عربستان سعودی و آمریکا روابط دیپلماتیک خود را در سال ۱۹۴۰ آغاز کردند و سپس در ۱۴ فوریه ۱۹۴۵ شراکت آنان با دیداری تاریخی که میان ملک عبدالعزیز، بنیان‌گذار رژیم کنونی عربستان و فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در یک کشتی آمریکایی در کانال سوئز اتفاق افتاد، مستحکم‌تر شد. طبق موافقت‌نامه‌ای که به امضای دو طرف رسید، مقرر شد تا دولت فرانکلین روزولت از خاندان پادشاهی عربستان در برابر دشمنان داخلی و خارجی محافظت کند. ایالات متحده در ازای این موافقت‌نامه، حق ویژه‌ای در زمینه بهره‌برداری از ذخایر نفت این کشور به دست آورد که بسیاری از تحلیل‌گران از آن به‌عنوان «معادله نفت در برابر امنیت» یاد کرده‌اند (Hill, 2002: 4 and Telhami). از همان مقطع تا به امروز، ملاحظات امنیتی و نفت، ارکان اصلی اتحاد دو کشور را شکل داده است و ریاض و واشنگتن در موضوعات مختلفی

¹ Standard Oil Co

نظامی - امنیتی نظیر تهدید کمونیسم و انقلاب اسلامی ج.ا.ایران در طول جنگ سرد و پس از آن با یکدیگر همکاری کردند.

باین‌حال، روند مناسبات دو کشور بدون چالش و تنش نبوده است. در همین ارتباط، حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه آمریکا تنشی جدی را در روابط دوجانبه سعودی-آمریکایی به دنبال داشت؛ چراکه ۱۵ تن از ۱۹ هواپیماربای این حمله، ملیت سعودی داشتند. عدم مشارکت عربستان در حمله آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۳ سبب شد تا واشنگتن بیشتر سربازان خود را از این کشور خارج کرده و مقر خود را برای عملیات هوایی در خلیج فارس به قطر منتقل کند؛ اما همکاری نظامی خود با ریاض را حفظ کرد. اختلافات بر سر نحوه برخورد با بشار اسد پس از آغاز بحران داخلی در این کشور در سال ۲۰۱۰ و سپس توافق هسته‌ای با ج.ا.ایران در سال ۲۰۱۵ تنش‌های بین دو کشور را افزایش داد. اما، برخلاف سردی روابط دو کشور در دوره اوباما، با آغاز ریاست جمهوری دونالد ترامپ، به دلیل اشتراک دیدگاه دو طرف، شاهد احیای مناسبات هستیم. در همین ارتباط، ترامپ در ماه مه ۲۰۱۷ در نخستین سفر خارجی خود به عنوان رئیس جمهور آمریکا به عربستان سفر کرد. سپس با استقبال گرم از بن سلمان در کاخ سفید، رابطه خود را با عربستان یک «دوستی عالی» دانست. در چنین شرایطی است که آمریکا در قبال مسئله قتل جمال خاشقجی، روزنامه‌نگار منتقد سعودی در ترکیه در سال ۲۰۱۷ سکوت اختیار می‌کند.

به‌طورکلی، اگرچه روابط دو کشور با نوساناتی مواجه بوده و گاهی توقعات طرفین از یکدیگر برآورد نشده است، عربستان همواره در اتحاد راهبردی با ایالات متحده آمریکا قرار داشته و به نیابت از این کشور عمل کرده است. سعودی‌ها از دهه‌ها پیش تاکنون به دنبال متقاعد کردن آمریکا بودند تا امنیت کشور را ذیل چتر حمایتی‌اش قرار دهند (کرمی، ۱۴۰۳). در حقیقت، مبانی سیاست خارجی عربستان بر پایه حفظ روابط دوستانه این کشور با کشورهای سرمایه‌داری غرب - به‌ویژه ایالات متحده آمریکا -

شکل گرفته است. مذاکرات سعودی‌ها با آمریکا در سطوح بالا اغلب درباره امنیت، معاملات تسلیحاتی، همکاری اقتصادی و گاهی مبادله اطلاعاتی بوده است (جعفری ولدانی و آسمانی، ۱۳۹۶: ۹۴). هرچند، عربستان امروزه سعی دارد تا روند وابستگی یک‌سویه را کاهش دهد و وابستگی متقابل نامتقارن را تبدیل به وابستگی متقابل کند؛ اما این روند در گروه وضعیتی تحت عنوان «ایجاد منافع بلند مدت و درونی» است؛ چیزی که «هانتز» از آن با عنوان منافع ذاتی^۱ یاد می‌کند (حسینی، ۱۴۰۳: ۱).

با توجه به انگاره‌های فوق، به نظر می‌رسد که کانون سیاست خارجی عربستان مبتنی بر نوعی عقلانیت امنیت‌محور است که سبب تداوم حیات سیاسی این کشور طی دهه‌های گذشته می‌شود. بر همین اساس، سؤال اصلی پژوهش بدین صورت مطرح می‌شود که مقوله امنیت چه نقشی در هم‌سویی عربستان سعودی با ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون داشته است؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا شکل گرفته است که با توجه به ساختار نظام سیاسی نئوپاتریمونیال آل سعود و همچنین ساختار آنارشیک منطقه‌ای و بین‌المللی، عنصر امنیت از اهمیت وافر در کانون سیاست‌گذاری‌های عربستان در قبال ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون جهانی برخوردار بوده و سبب تداوم اتحاد و هم‌سویی دو کشور علی‌رغم برخی تنش‌ها شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در رابطه با موضوع پژوهش آثار مختلفی به زبان فارسی و انگلیسی منتشر شده است که به برخی آن‌ها اشاره خواهد شد. به‌طور مثال حسینی و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی جایگاه عربستان در سیاست خارجی آمریکا با توجه بر نقش ضد هژمونیکی ج.ا.ایران»، به دنبال پاسخ به این سؤال هستند که ظهور ضد هژمونیک ج.ا.ایران چه تأثیری بر جایگاه عربستان در سیاست آمریکا (با در نظر گرفتن نقش برتر آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل) در منطقه غرب آسیا دارد؟ نویسندگان بر

¹ Intrinsic Interest

این دیدگاه هستند که واشنگتن در چارچوب نقش برتر خود در ساختار نظام بین‌الملل از ریاض به‌عنوان یک وزنه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و ژئوکالچری به‌منظور حفظ توازن قوای منطقه‌ای و مقابله با ظهور و گسترش قدرت‌های ضد هژمونیک چون ج.ا.ایران می‌نگرد. جریان آزاد نفت و تولنایی سعودی‌ها در تأثیرگذاری بر قیمت آن، ثبات شبه جزیره عربستان و تهدیدات آبراه‌های استراتژیک مانند تنگه باب‌المندب و دریای سرخ ناشی از پیروزی‌ها حوثی‌های نزدیک به ج.ا.ایران، برای آمریکا بسیار مهم است. عمادی و علیخانی (۱۴۰۰) نیز در مقاله «روابط آمریکا و عربستان سعودی در دوره ریاست جمهوری جو بایدن؛ عوامل تعیین‌کننده و پیامدها (با تأکید بر پیشنهادها (رسانه‌ای))»، اشاره دارند که سیاست خارجی عربستان، آشکارا به قدرت‌های بزرگ و به‌خصوص آمریکا وابسته است. در عین حال، آمریکا نیز همواره برای اجرای سیاست‌های خود در منطقه غرب آسیا و دستیابی به اهداف و منافع خود در این منطقه، نگاه ویژه‌ای به عربستان سعودی داشته است. باین‌حال، روابط آمریکا و عربستان سعودی روند یکسان و پایداری طی نکرده و در دوره‌های مختلف، روند متفاوتی داشته است. طارمی (۱۳۹۶) در مقاله «پیدایش و تطور روابط نظامی آمریکا و عربستان (۱۹۴۳-۱۹۷۹)»، به تحلیل علت شکل‌گیری روابط نظامی آمریکا و عربستان و نحوه تکامل این روابط می‌پردازد و معتقد است که در دوران جنگ جهانی دوم یک رابطه حامی-پیرو میان دو کشور شکل گرفت که مبتنی بر تبادل نفت عربستان در مقابل تضمین‌های امنیتی آمریکا بود. نویسنده بر این اعتقاد است که به‌عنوان بخشی از این تضمین‌های امنیتی، دولت آمریکا پذیرفت که به توسعه ارتش عربستان کمک کند تا نیروهای مسلح این کشور بتوانند با تهدیدات داخلی و خارجی که بقا و امنیت خاندان آل سعود را مورد تهدید قرار می‌داد، مقابله کنند.

پانوس (۲۰۱۹) در مقاله خود با عنوان «آمریکا و عربستان سعودی: روابط بین هژمون جهانی و هژمون منطقه‌ای»، بیان می‌کند که روابط بین ایالات متحده و عربستان

سعودی بخش مهمی از روابط بین‌المللی معاصر است. این رابطه‌ای پویا و عجیب بین هژمون منطقه‌ای و هژمون جهانی است که یک‌باره شکل نگرفته است، بلکه طی فرآیندی طولانی و در گذر زمان تکامل یافته است. این رابطه در دوران تحریم نفتی که رکود جهانی و حملات ۱۱ سپتامبر را به دنبال داشت، پایدار ماند. این نشان می‌دهد که این رابطه در درگیری‌های کوچک از بین نخواهد رفت. این رابطه‌ای است که منافع متقابل را به همراه دارد. رابطه‌ای آرام و مؤثر برای ایجاد فضایی صلح‌آمیز در خاورمیانه‌ای که با آشفتگی روبه‌رو است، ضروری می‌باشد. مبادلات ایالات متحده و عربستان سعودی در زمینه‌های نظامی و اقتصادی نیز به‌طور گسترده‌ای در حال افزایش است و روندی را نشان می‌دهد که حاکی از افزایش این مبادلات در آینده است. مارتینز هرناندز (۲۰۲۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «ائتلاف آمریکا و عربستان در قرن بیست‌ویکم: ریاست جمهوری بوش، اوباما و ترامپ»، بر این دیدگاه است که اگرچه الگوی بنیادین اتحاد دو کشور در دهه‌های اخیر با تنش‌های متعددی روبه‌رو شده است، با این حال دولت سعودی و خاندان آل سعود همچنان شریک‌های مهم سیاسی و اقتصادی برای آمریکا در خاورمیانه و جهان اسلام به‌شمار می‌روند؛ اگرچه تفاوت‌های بین دو کشور در زمان حاضر آشکارتر به نظر می‌رسد. در دوران ریاست‌جمهوری جورج دبلیو بوش و باراک اوباما، دوری محسوسی از این متحد عربی روی داد که ناشی از تفاوت‌های عمیق منافع در موضوعات حساسی مانند امنیت و دفاع بود. در سال‌های اولیه زمام‌داری دونالد ترامپ، روابط با عربستان سعودی ظاهراً بهبود یافت که حاصل تلاش‌های مشترک برای مقابله با تهدیدات بالقوه در منطقه بود. به‌طور کلی می‌توان بیان داشت، بررسی ادبیات موجود مبین این واقعیت است که اگرچه آثار فوق روابط دو کشور عربستان و آمریکا را از منظر گوناگون مورد مطالعه و مذاقه قرار داده‌اند، اما هیچ‌کس از این آثار مبنا و ماهیت نگاه عربستان را به هژمون که مبتنی بر نوعی عقلانیت امنیت‌محور

است، به‌طور خاص، مورد توجه قرار نداده‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر از این منظر واجد نوآوری است.

۳. چارچوب نظری: واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز

نظریه واقع‌گرایی پس از جنگ جهانی دوم به‌عنوان اندیشه مسلط در روابط بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای یافت و توجه پژوهشگران روابط بین‌الملل را به خود معطوف داشت. اما با ظهور انقلاب رفتاری در حوزه روابط بین‌الملل و چالشی روش‌شناسانه بر واقع‌گرایی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۹۰ و سپس چالش هستی‌شناسانه مکتب وابستگی متقابل بر واقع‌گرایی در دهه ۱۹۷۰، این نظریه با مشکلات عمده‌ای روبه‌رو شد و تا حدودی به حاشیه رفت و به بازسازی خود مشغول شد. در سال ۱۹۷۹ کنت والتز، نظریه‌پرداز مشهور واقع‌گرا با نگارش کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل»، واقع‌گرایی را از انزوای خارج ساخته و نظریه نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری را عرضه کرد. به عقیده والتز، نظریه ساختاری سیاست بین‌الملل با نیروهایی در ارتباط است که در سطح بین‌المللی نقش ایفا می‌کنند و نه در سطح ملی. علاوه‌براین، دولت‌ها نقش اساسی در تعیین ساختارهای نظام ایفا نکرده و تغییر در سطح دولت‌ها منجر به تغییر در سطح ساختارهای نظام نمی‌گردد. برعکس، نظام بین‌الملل و ساختارهای آن بر رفتار دولت‌ها تأثیر گذاشته و با محدودیت‌هایی و الزاماتی که بر رفتار دولت‌ها اعمال می‌کند، روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند و رفتار واحدها را شبیه به هم و یکسان می‌سازند. به اعتقاد والتز، ساختارها کنش دولت‌ها و تغییراتی را که در سطح واحدها انجام می‌گیرد، تعیین می‌کنند. به عبارتی، ساختارها هستند که در داخل نظام بر کنش دولت‌ها تأثیر گذاشته و رفتار آن‌ها را شکل می‌دهند (فتحی، ۱۳۹۹: ۲۵۶-۲۵۳). درواقع، والتز، نظام بین‌الملل را مجموعه‌ای از واحدهای متعامل و ساختار را نحوه آرایش اجزاء می‌داند. از این دیدگاه، ساختار است که نظم اجزاء نظام را تعیین می‌کند؛ ساختار اصل نظم‌دهنده ناظر بر

موقعیت و آرایش دولت‌ها و تعاملات آن‌هاست. بنابراین، نظم در چارچوب چگونگی قطبیت نتیجه ساختاری نظام بین‌الملل محسوب می‌گردد (Waltz, 1979). بنابراین، نئورئالیسم، برخلاف رئالیسم کلاسیک، رهیافت نظری در سطح تحلیل کلان یا همان تصویر سوم است که رویکردی از بیرون به داخل در روابط بین‌الملل دارد. مهم‌ترین اصل و ویژگی نوواقع‌گرایی تمرکز آن بر ساختار است.

نظریه ساختاری والتز مبتنی بر چند مفروضه اساسی است: نخست اینکه تفاوت‌ها و اختلافات فرهنگی، ایدئولوژیک و ماهیت یک نظام سیاسی در رفتار خارجی کشورها تأثیرگذار می‌باشد؛ چون سیستم بین‌المللی محرک‌ها و انگیزه‌های عمدتاً مشابهی را برای دولت‌ها ایجاد می‌کند. دولت‌ها همانند جعبه سیاهی تلقی می‌گردند که به صورت واحدهای یکسان در سیستم بین‌الملل آنارشیک کارکرد مشابهی مبنی بر تأمین امنیت دارند. دوم، آنارشی اصل نظم‌دهنده به ساختار بین‌المللی محسوب می‌گردد، به نحوی که اساسی‌ترین عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل، انگیزه و منشأ ارجحیت‌ها و رفتار کشورها، نظام بین‌الملل و ویژگی‌های آن تلقی می‌گردد. ساختار آنارشیک باعث بی‌اعتمادی و سوءظن کشورها نسبت به یکدیگر می‌شود. بنابراین، مهم‌ترین ارجحیت و هدف دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک، تأمین امنیت و تضمین بقاست. از این رو، دغدغه و هدف نهایی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، تأمین و ارتقاء امنیت است نه تحصیل قدرت (فتحی، ۱۳۹۹: ۲۵۶). بنابراین، قدرت هدف نیست، بلکه ابزاری برای دستیابی به امنیت است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۰: ۲۷۸). بنابراین، تحت شرایط آنارشی، اتحادها به شکل همبستگی‌های مصلحتی موقت تشکیل می‌شوند (ایکبری، ۱۳۸۳: ۲۴). سوم، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، دولت‌ها هستند. آنارشی و ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل متضمن و مستلزم دولت محوری است. به عبارتی، با توجه به اینکه در نظام بین‌الملل هیچ حاکمیتی مافوق دولت‌های ملی وجود ندارد، آن‌ها بازیگران اصلی در عرصه روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند. بنابراین، بازیگران غیردولتی، انعکاس و

بازتابی از روابط قدرت می‌باشند و نقش مستقلى از دولت‌ها ایفا نمی‌کنند. چهارم، تأکید نوواقع‌گرایی بر قدرت محوری و امنیت‌طلبی است. قدرت در نوواقع‌گرایی نیز همانند واقع‌گرایی کلاسیک، یک مفهوم مهم و کانونی جهت تحلیل روابط بین‌الملل است. اما قدرت‌طلبی، برخلاف تصور کلاسیک، اولاً ریشه در ذات شرور ندارد، بلکه متأثر از ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل است؛ ثانیاً قدرت فی‌الذات یک هدف به حساب نمی‌آید، بلکه ابزاری جهت تضمین بقا و تأمین امنیت در نظام آنارشیک است. پنجم، مفهوم موازنه قوا یک مفهوم محوری و اساسی در واقع‌گرایی ساختاری است. اما برخلاف استدلال واقع‌گرایی سنتی، در واقع‌گرایی ساختاری همواره به‌صورت ارادی و با هدف ایجاد موازنه اتخاذ نمی‌گردد، بلکه عمدتاً موازنه قدرت به‌طور ناخودآگاه و ناخواسته در نتیجه افزایش قدرت کشورها، به منظور تأمین بقا و امنیت حاصل می‌شود؛ به نحوی که زمانی یک دولت با یک ائتلاف قدرت خود را افزایش می‌دهد، ناخواسته امنیت سایر دولت‌ها را تهدید کرده و کاهش می‌دهد. این وضعیت در نهایت به یک موازنه قوا منجر شده که کشورها در آن احساس امنیت نسبی می‌کنند. ششم اینکه دولت‌ها کنشگرانی عاقل و یکپارچه هستند. یکپارچگی کشورها بدان معناست که بازیگران فرو ملی و گروه‌های داخلی تأثیری در رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها در سیاست بین‌الملل ندارند؛ به گونه‌ای که دولت‌ها علی‌رغم اختلافات درونی به‌طور واحد و یک صدا در قبال سایر دولت‌ها رفتار می‌کنند. عقلانیت نیز به این معناست که دولت‌ها از میان گزینه‌های موجود و ممکن، بر مبنای تحلیل هزینه و فایده دست به انتخاب و اقدام می‌زنند (فتحی، ۱۳۹۹: ۲۶۰-۲۵۳).

هفتم، در نوواقع‌گرایی، قدرت با قابلیت‌های یک دولت نسبت به دیگر دولت‌ها در درون سیستم بین‌المللی سنجیده می‌شود. با این توصیف، شاخص‌های نئورئالیستی قدرت و نفوذ عبارت‌اند از: دستیابی به یک تکنولوژی جدید، کسب تسلیحات نظامی، رشد جمعیت یک بازیگر به‌عنوان یک مزیت، کسب یا ارائه مساعدت‌های خارجی،

ایجاد یک حکومت دوست، رشد متحدین یک دولت، تملک انحصاری یک دولت بر دارایی خاص (جعفری ولدانی و آسمانی، ۱۳۹۶: ۹۷-۹۶). درنهایت، نواقعی‌گرایی به ترجیحات داخلی بر سیاست خارجی دولت‌ها توجه می‌کند و معتقد است متغیرهای میانجی مانند ادراک رهبر، فرهنگ استراتژیک، روابط بین دولت و جامعه، سازمان‌های سیاسی داخلی و محدودیت‌های اقتصادی داخلی بر راهبرد سیاست خارجی دولت تأثیرگذار هستند (Ripsman et al., 2016: 33-34) براساس این رهیافت، میزان اثرگذاری متغیرهای محیطی به‌طور مستقیم به میزان قدرت یک دولت منوط است. در نظام بین‌الملل، سلسله‌مراتب غیر دستوری بازیگران بسته به نوع قدرت‌طلبی مطلق و یا نسبی و نیز حوزه فعالیت بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی در پنج پله (دسته) از بالا، ابر قدرت، قدرت بزرگ، قدرت منطقه‌ای، قدرت کوچک و ریزقدرت جای می‌گیرند. در این وضعیت ریزقدرت‌ها تحت فشار محیط درونی، منطقه‌ای و نظام بین‌الملل قرار دارند. هرچه از رده‌های پایین به سمت بالا می‌رویم از شدت و فشار این محیط‌ها کاسته می‌شود. هرچند ابرقدرت‌ها نیز از وابستگی مصون نمی‌باشند، اما درجه وابستگی آن‌ها کم‌تر است (سیف زاده، ۱۳۷۸: ۲۱۲). اما در این سلسله‌مراتب، به اعتقاد واقع‌گرایان ساختاری، نظم توسط یک کشور مسلط/هژمون که از ظرفیت‌های قدرت خود برای سازمان‌دهی روابط میان کشورها بهره می‌جوید، ایجاد و حفظ می‌گردد. برتری قدرت یک دولت، به آن اجازه می‌دهد تا انگیزه‌های مثبت و منفی به سایر کشورها ارائه دهد تا با رویه‌های موجود در نظام هژمونی موافقت و همراهی کنند. رابرت گلپین بر این اعتقاد است که نظام بین‌الملل، در هر مقطع خاص تاریخی، انعکاس‌دهنده توزیع قدرت ذاتی دولت‌های درون سیستم بوده است. این توزیع قدرت در طول زمان جا به جا شده و به مشاجره و منازعه در سیستم منتهی می‌گردد و سپس به جنگ هژمونی و تجدید سازمان سیستمی خواهد انجامید تا توزیع دوباره قابلیت‌های قدرت‌های جدید را منعکس کند. این ظهور هژمونی یک کشور یا گروهی از کشورهاست که درجه‌بندی قدرت آن‌ها در

نتیجه جنگ مشخص شده و تکلیف نظام و ثبات پس از جنگ را روشن می‌کند (Gilpin, 1981: 230). براساس مفروضات فوق، می‌توان بیان داشت با توجه به اینکه مهم‌ترین دغدغه رهبران عربستان تأمین امنیت در محیط آنارشیک نظام بین‌الملل است و همچنین با توجه به ضعف قدرت این کشور و نیاز به حمایت قدرت هژمون، نظریه واقع‌گرایی ساختاری از قدرت تبیین‌کنندگی لازم برای تبیین موضوع پژوهش برخوردار است. این نظریه با تأکید بر ساختار و جایگاه قدرت‌های بزرگ به‌ویژه قدرت هژمون می‌تواند نحوه رفتار سایر کشورها را توضیح داده و مبنای علمی را برای این گونه کنش‌ها فراهم سازد. در حقیقت، این ساختار است که از یک سو تهدیداتی جدی را برای امنیت عربستان ایجاد می‌کند و از سوی دیگر با مشخص کردن جایگاه هژمون در نظام بین‌الملل، زمینه اتحادها با کشور هژمون و سپس تأمین امنیت از سوی آن را فراهم می‌کند.

۴. روش پژوهش

روش پژوهش کیفی با رویکرد توصیفی - تبیینی می‌باشد و از شیوه تحلیل محتوای کیفی برای تحلیل داده‌ها استفاده شده است. تحلیل محتوای کیفی را می‌توان روش پژوهشی برای تفسیر ذهنی محتوای داده‌ها و اصالت و حقیقت آن‌ها از راه فرآیندهای طبقه‌بندی، کدگذاری و ترسیم مدل‌های شناخته شده دانست. شیوه گردآوری داده‌ها و تحلیل اطلاعات نیز براساس روش تحلیل محتوای کیفی با رویکرد قیاسی است. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی جمع‌آوری شده است.

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها و یافته‌های تحقیق

۵-۱. جایگاه هژمونیک ایالات متحده آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل

واقع‌گرایی معتقد است که نظم از سوی قدرت دولت ایجاد و حفظ می‌شود و جلبه‌جایی دولت‌ها در این نظام در اثر جلبه‌جایی در توزیع قدرت دولتی روی می‌دهد. واقع‌گرایی بر مبنای این دیدگاه و به همراه رویکردهای جدید واقع‌گرایی ساختاری، دو تصویر از نظام سیاست جهانی را ارائه می‌دهد: «توازن قوا» و «هژمونی». در همین ارتباط، با فروپاشی نظام دوقطبی، ایالات متحده به عنوان «تنها ابرقدرت» در عرصه نظام بین‌الملل باقی ماند. از آن زمان تاکنون، «ویژگی چندجانبه بودن قدرت آمریکا» این کشور را سلطه‌جو، تأثیرگذار و تحریک‌کننده کرده است. از دیدگاه ویلیام ولفورث، غلبه کامل قدرت آمریکا مانع از بازگشت به حالت توازن قواست. قدرت آمریکا آن چنان عظیم است که هیچ اتحاد مقابله‌کننده‌ای قلیل تصور نیست. همکاری و همراهی کشورهای ضعیف‌تر نه از جهت رضایت و علاقمندی، بلکه به دلیل فقدان هرگونه راه جایگزینی می‌باشد. درواقع، هیچ‌یک از کشورها جرأت ندارند که عملی انجام دهند که دشمنی آمریکا را متوجه خود نمایند (Wohlforth, 1998: 45). بنابراین، اگرچه براساس مفروضات نظریه واقع‌گرایی ساختاری، تمرکز قدرت و تمرکز تهدیدات موازنه را ایجاد می‌کند، اما تاکنون موازنه قدرت و اتحاد جدی در برابر قدرت ایالات متحده آمریکا شکل نگرفته است. برخی صاحب‌نظران بر این اعتقادند که در جهان تقاضا برای اعمال قدرت آمریکا وجود دارد. مثلاً تعهدات امنیتی این کشور در رفع مشکلات امنیتی ناحیه‌ای در اروپا، آسیا و خاورمیانه مؤثر است و اقتصاد داخلی آن بازار مناسبی را برای صادرات فراهم آورده است. ضمناً باید بررسی کرد که آیا آمریکا توان انجام تعهدات - از جمله همکاری امنیتی گسترده را دارد- یا خیر. اگر هزینه عرضه خدمات هژمونی آمریکا معتدل و قابل استمرار باشد و سایر کشورها این وضعیت را به هر حالت دیگری

ترجیح دهند، نظام تک‌قطبی می‌تولند به‌خوبی استقرار یابد و ثبیت شود (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۸). به عبارتی، نظم هژمونیک اگرچه از طریق سلطه تحمیلی قلیل‌ندام است، اما می‌توان با حداقل منافع طرفین استوار کرد. کشور سلطه‌جو می‌تواند «خدماتی» را به کشورهای زیر دست ارائه دهد؛ به‌طوری‌که آن‌ها تمایل و اشتیاقی به سرنگونی نظام موجود نشان ندهند. همان‌گونه که مایکل ماستاندو و برخی دیگر از اندیشمندان اشاره می‌کنند، تعهدات گسترده آمریکا در قبال اروپا و آسیا برای طرفین آن پیمان‌ها مفید است؛ زیرا مشکلات امنیتی منطقه‌ای آن‌ها را مرتفع می‌کند. برای این متحدان، راه جایگزین جهت حضور آمریکا پرهزینه و خطرناک است؛ لذا تقاضا برای هژمونی آمریکا بسیار است (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۲۶).

«جوزف جوزف» نبوغ استراتژی آمریکا را در سیاست نئوایسمارکی «الگوی محور و شعاع» می‌داند. به این معنا که ایالات متحده شبکه‌ای از متحدان را در مناطق مهم جهان پدید آورده که حاضرند امنیت و بازرهای خود را با تضمین مشارکت مداوم و ثابت مبادله کنند. یک محاسبه واقع‌گرایانه در قلب این نظام گسترش‌یابنده آمریکایی مشاهده می‌شود: آمریکا محصولات مصرفی را به سایر ممالک عرضه کرده و مشکلات امنیتی منطقه‌ای آنان را رفع می‌نمایند؛ لذا انگیزه ایجاد اتحادهای چالش‌گر را کاهش می‌بخشد. از سوی دیگر، آمریکا با درگیر کردن خود در شبکه اتحادها و پیمان‌های چندجانبه پس از جنگ قادر شده تا نفوذ خود را در خارج گسترش داده و یک محیط نسبتاً مطمئن را برای پی‌گیری منافع خویش فراهم آورد؛ اما این نظام در عین حال قدرت آمریکا را شکل داده و تحدید می‌کند و آن را برای کشورهای دیگر به‌صورت یک شریک خوش معامله در می‌آورد (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۴۰-۳۵). با توجه به اینکه هژمون‌ها برآیند تغییر نظام و توزیع قدرت در نظام بین‌الملل هستند، برخوردار از دو مؤلفه قدرت سخت/مادی و قدرت نرم و هنجاری می‌باشند. بر این مبنا، به نظر می‌رسد علی‌رغم رشد قدرت‌های بزرگ جهان، آمریکا به‌عنوان یک «فوق قدرت» توانسته است در رأس ساختار و نظم

بین‌المللی پسا شوروی به‌عنوان هژمون تجلی نماید. اگرچه قدرت‌های دیگر تلاش دارند جایگاه هژمونیک آمریکا را به چالش بکشند، اما کماکان این کشور توانسته است جایگاه خود را در نظام بین‌الملل حفظ نماید و نقش تأثیرگذاری در نظام بین‌الملل کنونی ایفا کند. در حقیقت، علی‌رغم اینکه برخی از اندیشمندان بر این نکته اشاره دارند که نظام بین‌الملل در حال گذار متضمن افول هژمونی آمریکا است، اما این کشور توانسته است علی‌رغم برخی از چالش‌ها، قدرت برتر خود را حفظ کند و نظم موجود را براساس محوریت خود شکل دهد.

۲-۵. عوامل و پیش‌ران‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی عربستان

سیاست خارجی عربستان متأثر از عوامل مادی و هنجاری است که روابط متکاملی داشته و هریک نقش مهمی در روند سیاست‌گذاری‌های خارجی ایفا می‌کنند. این عوامل و پیش‌ران‌ها عبارت‌اند از: نخست: هویت و دوم، امنیت.

۱-۲-۵. هویت

مقوله هویت از دو منظر داخلی و خارجی برای عربستان حائز اهمیت است. از منظر داخلی هویت جنبه انسجام‌بخشی و مشروعیت‌بخشی داشته و طی قرون گذشته سبب تحکیم بنیان‌های حکومت آل سعود در داخل کشور شده است. براساس ساختار حکومت و نحوه سازمان یافتن آن، می‌توان هویت عربستان را مبتنی بر چهار ضلع «نظام پادشاهی»، «عربیت»، «اسلامیت» و «هم‌پیمانی با غرب» قرار داد (Alikhani and Zakerian, 2016: 180). نظام پادشاهی عربستان بنا به ماهیت، محافظه‌کار و طالب حفظ وضع موجود است که اثر قلیل توجهی بر هویت کلی نظام دارد و منافع، اهداف و تکالیف خاصی را ایجاد می‌کند. وضع موجود از یک‌سو شامل بعد «داخلی» یعنی تداوم حکومت خاندان‌های حاکم و انحصار حاکمیت آن‌ها بر قدرت و توزیع ثروت است و از سوی دیگر دارای بعد «بیرونی» یعنی حفظ دولت‌های هم‌سو در منطقه و ایجاد موازنه

قدرت است. عربیت نیز یکی از عناصر اساسی و هویت‌ساز عربستان سعودی محسوب می‌گردد. به‌طوری‌که در سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ این کشور بر این عنصر تأکید ویژه‌ای شده است. در این سند اشاره شده است که «ما بر میراث فرهنگی و تاریخی و سعودی و عربی و اسلامی خود افتخار می‌کنیم» و بر اهمیت محافظت از آن تأکید داریم؛ «چراکه محافظت از آن باعث تقویت وحدت ملی ما می‌شود و ارزش‌های اصیل عربی و اسلامی را در ما ریشه‌دار می‌سازد». در این ارتباط آنچه که هم به عربستان سعودی هویت بخشیده و هم در روند شکل‌گیری و تحکیم پایه‌های حکومت نقش مهمی ایفا کرده است، مذهب وهابیت و اسلام وهابی می‌باشد. پادشاهی سعودی مشروعیت خود را براساس دین بنا کرده است. به عبارتی، اسلام در فرمول‌بندی مشروعیت داخلی رژیم سعودی نقش مهمی ایفا می‌کند. بنیان این مشروعیت در اتحاد محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب و آموزه‌های وهابیت ریشه دارد. وهابیون از دهه ۱۷۴۰م وارد یک روابط نزدیک و دو جانبه با خاندان آل سعود شدند که در آن حکومت سعودی بر مشروعیت مذهبی که توسط علمای مذهب وهابی ایجاد شده بود، تکیه کرد. در مقابل ایجاد این مشروعیت مذهبی، وهابیون نیز حکومت آل سعود را مأمّن امنی برای حفظ آیین خود یافتند. بنابراین، وهابیت نقطه وحدت آل سعود محسوب می‌گردد. در تمامی مقاطع حکومت آل سعود و تحت حکومت رهبران گوناگون، همراهی رهبران مذهبی پیوسته ادامه داشته است. حکومت به مذهب نیاز داشت تا بتواند بازیگران و رهبران آل سعود را به‌عنوان رهبر تمامی کشور، طبیعی و غیر قابل اجتناب جلوه دهد؛ چراکه مذهب نقشی را که برای حکومت می‌تولند انجام دهد، فارق از هر جغرافیایی، ایجاد انطباق مردم با حکومت است. بر همین اساس بود که سعودی‌ها حتی سعی کردند از اسلام وهابی و سلفی به‌عنوان یک ایدئولوژی علیه ملی‌گرایی عرب جمال عبدالناصر و حزب‌های بعث سوریه و عراق در دهه ۵۰ م و ۶۰ م استفاده کنند (علیخانی، ۱۳۹۶: ۱۹۲-۱۸۷) و اتحاد داخلی را تحکیم بخشند.

اما از منظر خارجی و در رابطه با هویت، نقشی که عربستان به‌عنوان یک کشور «اسلامی» و «عربی» در محیط پیرامون و جهان برای خود قائل است، حائز اهمیت است. با توجه به عنصر اسلامیت، ریاض در میان دولت‌های اسلامی نقش سیاسی پیشرویی برای خود قائل است (گوس، ۱۳۹۰: ۳۶۸). براساس ماده ۲۵ قانون اساسی، دولت عربستان باید برای دستیابی «آمال امت عرب و اسلام برای همبستگی و وحدت کلمه و تقویت روابط با کشورهای دوست» تلاش کند (قانون اساسی عربستان، ۱۳۸۱: ۱۵). در همین رابطه، ملک عبدالله، پادشاه سابق عربستان، اظهار کرده بود که ما بخشی از جهان عربی، اسلامی و بین‌المللی هستیم. نقش ما این است که از حقوق آن‌ها دفاع کرده و برای اتحاد آن‌ها فداکاری کنیم. بنابراین، سعودی‌ها تصویری از یک بازیگر باثبات و یک حکومت سلطنتی موفق را برای خود در نظر دارند که می‌بایست از سوی سایر دولت‌ها تقلید شود. برای کشورهایی که رهبری عربستان را مورد پذیرش قرار می‌دهند، ریاض متحد بسیار سخاوتمندی است و مایل است تا به آن‌ها کمک‌های مالی ارائه دهد (Gimenez Cerioli, 2018: 300). با وجود این، با توجه به جایگاه مذهبی، عربستان سعودی با نظام حکومتی خاص خود، مدعی رهبری دینی جهان اسلام است. این کشور با درآمد دریافتی از دلارهای نفتی در پی ترویج و گسترش عقاید وهابیت در سرتاسر جهان به‌ویژه در جغرافیای عرب است (Eslami and et.al., 2014: 25-2). در دکتربین رهبری جهان اسلام، ریاض می‌بایست قادر باشد تا نقش رهبری و هدایت‌کننده روندها و تحولات در این مناطق بر عهده گیرد. البته باید در نظر داشت که این مسئولیت‌پذیری و رهبری نمی‌بایست با سیاست خارجی متمایل به غرب به‌ویژه با ایالات متحده و رژیم صهیونیستی در تعارض باشد، همچنان که نباید در سیاست نگاه به شرق این کشور منجر به تقابل و تضاد با همسایگان گردد (نجفی و صفایی مهر، ۱۴۰۰: ۱۱۳). هرچند گاهی نیز عربستان سعودی با اطلاع از اهمیت نقش هویت‌ها در خاورمیانه، عمدتاً هویت سنی/عربی، سعی در محدودکردن فرقه‌گرایی در منطقه نفوذ ج.ا.ایران داشته است. به

این دلیل که این کشور تمامی مناطق عربی را جزء منطقه نفوذ بالقوه خود قلمداد کرده و بنابراین نزدیکی ج.ا.ایران به دولت شیعی عراق یا حزب‌الله لبنان یا انصارالله یمن غیرقابل قبول است (عباسی اشقلی و حمیدفر، ۱۳۹۹: ۱۳). در حال حاضر نیز سیاست بن سلمان بر مبنای نوعی هویت جویی جدید شکل گرفته است که مبتنی بر دو هدف است: نخست؛ احیای هویت منطقه‌ای بر مبنای ترکیب اندیشه اسلام متساهل با دستاوردهای مدرنیته که خواستگاه اجتماعی پایداری در تونس، مراکش، مصر، مراکش و برخی دیگر از کشورهای عربی دارد و دوم ارتقاء نقش جهانی عربستان که روابط نزدیکی با ایالات متحده آمریکا و رژیم صهیونیستی دارد (نجفی و صفایی مهر، ۱۴۰۰: ۱۱۵).

۲-۲-۵. امنیت

امنیت یکی از پیش‌ران‌های مهم سیاست خارجی عربستان است که نوع تعامل این کشور را با سایر بازیگران منطقه‌ای و جهانی تعیین کرده و در تقویت یا تضعیف مناسبات نقش حائز اهمیتی ایفاء می‌کند. در این رابطه، می‌توان اشاره داشت که سیاست خارجی عربستان به شدت متأثر از رخداد‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده و هست. این موضوع را می‌توان به‌طور آشکارا در تحولاتی نظیر پیروزی انقلاب اسلامی در ج.ا.ایران، وقایع بیداری اسلامی/بهار عربی، توافق‌نامه برجام، بحران سوریه و قدرت‌یابی گروه شیعی در عراق که منجر به اقدامات تهاجمی و نگاه جدی‌تر به قدرت‌های فرامنطقه‌ای در سیاست خارجی عربستان سعودی شد، مشاهده نمود (Fattahi Ardakani and et.al, 2018:45) با توجه به این که عربستان یک کشور محافظه‌کار و حافظ وضع موجود است نسبت به تحولات در محیط پیرامونی که امنیت ملی این کشور را به نوعی تهدید کند بسیار حساس بوده و با سیاست‌گذاری مناسب سعی در رفع آن خواهد کرد. با در نظر گرفتن نظام سیاسی عربستان به عنوان یک حکومت غیردموکراتیک و اقتدارگرا و

همچنین رقابت این کشور با سایر کنشگران منطقه‌ای در ساختار آنارشیک خاورمیانه، طبیعتاً مقوله امنیت و تأمین آن یک مسأله بسیار حیاتی برای این کشور محسوب شده و نخبگان سیاسی آل سعود برای تحقق آن از هر ابزار ممکن استفاده خواهند کرد. در همین ارتباط، اهمیت مقوله امنیت سبب شده است تا عربستان سعودی حتی نزاع‌های تاریخی خود را با رژیم صهیونیستی اسرائیل کنار گذاشته و با هماهنگی با آمریکا و در قالب پروژه «معامله قرن»، مقدمات «صلح ابراهیم» را که منجر به احیای روابط دیپلماتیک برخی از کشورهای عربی از جمله امارات متحده عربی و بحرین با رژیم اسرائیل شده است، فراهم کند و از سوی دیگر همکاری‌های مخفیانه اطلاعاتی و سیاسی خود را با این رژیم علیه ج.ا.ایران آغاز کند. در حقیقت، مسأله امنیت باعث شده است که شاهد شکل‌گیری نوعی «ائتلاف دوفاکتو عبری-عبری» در ژئوپلیتیک خاورمیانه با محوریت تهدیدات ج.ا.ایران باشیم.

۶. نقش امنیت در هم‌سویی عربستان با هژمون

نظریه‌پردازان نوواقعگرا بر این اعتقادند که ترجیحات داخلی در روند شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها تأثیرگذار بوده و ساختار آنارشیک نیز سبب امنیت‌جویی کشورها به شیوه‌های مختلف از جمله اتحادسازی با قدرت بزرگ می‌شود. در همین چارچوب، امنیت و تأمین آن نقش بسیار مهمی در هم‌سویی عربستان با ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون داشته است که خود تحت تأثیر دو عامل درون‌زا می‌باشد. نخست، ذهنیت تاریخی و دوم؛ ادراکات نخبگان سیاسی عربستان نسبت به هژمون.

۶-۱. ذهنیت تاریخی

تجربیات تاریخی عربستان سعودی در قرن نوزدهم و بیستم سبب شده است که عربستان ضمن نزدیکی به قدرت‌های بزرگ وقت، سیاست‌های هماهنگ و هم‌سویی را در قبال آن‌ها اتخاذ کند. در قرن نوزدهم، دوبار سرنگونی حکومت آل سعود، سپس

تهدیدات عثمانی و پس از آن تهدیدات خاندان هاشمی که مدعی رهبری جهان اسلام بود، سبب گردید تا خاندان آل سعود به بریتانیا به‌عنوان قدرت مسلط وقت متوسل شود و امنیت خود را تأمین کند. در همین ارتباط، کامروا اشاره دارد که: تقریباً دو قرن پس از حکومت محمد بن سعود در درعیه، عبدالعزیز با پشتیبانی انگلیسی‌ها و در تحقق رویای قدیمی جهت سلطه بر حجاز در مقابل حکومت هاشمی، در سال ۱۹۲۴ م، شهر طائف را تصرف و در ظرف چند ماه مکه و در سال بعد مدینه و جده را به کنترل خود درآورد و تا سال ۱۹۲۶ م، او خود را پادشاه حجاز و نجد نامید (کامروا، ۱۳۸۸: ۸۸). با تضعیف قدرت جهانی بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد و شکل‌گیری نظام دوقطبی، عربستان سعودی جهت مقابله با تهدیدات آن مقطع زمانی نظیر اشاعه کمونیسم و تهدیدات شوروی و همچنین ملی‌گرایی عربی که در قالب ناصریسم تبلور یافت و سپس تهدیدات ناشی از انقلاب اسلامی ایران، متوسل به ایالات متحده آمریکا گردید تا قادر باشد در برابر این شرایط و الزامات ساختاری جدید امنیت خود را تأمین نماید. این موضوع در حالی بود که ایالات متحده آمریکا نیز در سیاست‌های کلان جهانی و منافع مرتبط با امنیت انرژی خود تمایل داشته و دارد که از عربستان سعودی در برابر تهدیدات شکل گرفته حمایت و پشتیبانی کند. در حقیقت، پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا سیاست انزواگرایی را کنار گذاشت و عملاً به‌عنوان یکی از دو ابرقدرت جهانی نفوذ خود را در مناطق مختلف جهان از جمله غرب آسیا گسترش داد. در این مرحله، روابط واشنگتن و ریاض از دو عوامل نفت و تهدید کمونیسم تأثیر پذیرفت. از یک سو، آمریکا برای تأمین نیازهای نفتی خود و از سوی دیگر، برای جلوگیری از ورود عربستان سعودی به بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی، روابط خود را با عربستان گسترش داد، به نحوی که این کشور به همراه ج.ا.ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه غرب آسیا از سوی آمریکا در نظر گرفته شدند (عمادی و علیخانی، ۱۴۰۰: ۲۶۷-۲۶۸).

از زمان فروپاشی شوروی تاکنون، علی‌رغم برخی از تنش‌ها و اختلافات بین عربستان سعودی و آمریکا در زمینه نقش عربستان در عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و یا عدم همراهی این کشور در لشکرکشی آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ در دوره حضور جرج دبلیو بوش در کاخ سفید و تنش‌های جدی در دوره ریاست جمهوری باراک اوباما در رابطه با نحوه مواجهه واشنگتن در قبال تحولات بهار عربی، موضوع برخورد با سوریه و همچنین امضای توافق هسته‌ای با ج.ا.ایران و سپس نگاه انتقادآمیز دولت بایدن به مسائل حقوق بشری، عربستان هیچ‌گاه وابستگی امنیتی خود را به ایالات متحده آمریکا کاهش نداده و کماکان یکی از متحدان اصلی واشنگتن در منطقه و جهان محسوب می‌گردد. درواقع، مناسبات عربستان و آمریکا مؤید نوعی وابستگی متقابل نامتقارن است که از یک سو تأمین‌کننده منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا در منطقه و از سوی دیگر تأمین‌کننده امنیت خاندان آل سعود است. همان‌گونه که برانسون اشاره دارد، به رغم تفاوت‌های ساختاری، ریاض و واشنگتن، از نزدیک‌ترین و قدیمی‌ترین متحدان یکدیگرند و عربستان در رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از کمک آمریکا بهره‌مند شده است (Bronson, 2005, 372). بنابراین، همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تأمین امنیت خاندان آل سعود یکی از ارکان چهارگانه هویتی عربستان محسوب می‌شود و بر همین اساس هم در مقاطع مختلف تاریخی این کشور سعی کرده تا با اتکا بر توان قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، امنیت خاندان را حفظ و تأمین کند.

۲-۶. اداکارات نسبت به هژمون

رهبران و نخبگان سعودی تصویر و برداشت جزمی نسبت به هژمون نداشته و معتقدند که هژمون به‌عنوان یک قدرت مسلط صرفاً به دنبال سلطه‌گری نمی‌باشد، بلکه می‌تواند به‌عنوان یک قدرت «خدمات‌دهنده» نیز عمل کند. به عبارتی، اگرچه عربستان تأمین‌کننده نیازها و منافع آمریکا است و واشنگتن قادر است با ابزارها و فشارهای

ساختاری منویات خود را تأمین کند، اما هم‌زمان این اعتقاد وجود دارد که ایالات متحده آمریکا می‌تواند تأمین‌کننده برخی از خدمات نظیر تأمین امنیت باشد که عربستان سعودی برای بقا به شدت به آن نیازمند است. علی‌رغم توانمندی کمی و کیفی عربستان در حوزه تسلیحاتی و نظامی با حمایت‌های پیوسته آمریکا، این ادراکات در رهبران سعودی وجود دارد که در مواجهه با تهدیدات ساختاری، به‌تنهایی قادر به دفاع و تأمین امنیت خود نیستند. به‌طور مثال، علی‌رغم برتری فاحش نظامی عربستان در قابل شبه نظامیان یمن، این کشور موفق نشد تا به پیروزی در این جنگ ۵ ساله نایل آید. تجربیات سعودی‌ها و همکاری آن‌ها با قدرت‌های بزرگ طی ادوار مختلف تاریخی در شکل‌گیری و قوام بخشی این ادراکات نسبت به هژمون تأثیرگذار بوده است. همان‌گونه که علیخانی اشاره دارد: تهاجم عراق به کویت به همراه اتفاقاتی که از اواسط دهه اول قرن بیست‌ویکم در منطقه رخ داد، به هم‌سویی بیشتر ریاض با غرب در قالب پیوندهای نظامی و امنیتی با ایالات متحده انجامید. در حقیقت، از دیدگاه رهبران این کشور اتحاد و نزدیکی با واشنگتن به‌عنوان اقدامی امنیتی‌زا و تقویت‌کننده نقش سعودی است (علیخانی، ۱۳۹۶: ۱۹۱). پذیرش جایگاه اسرائیل در راهبرد آمریکا و متحدان غربی آن و همچنین حمایت از طرح «معامله قرن» ۲۰۱۹ دولت دونالد ترامپ، پشتیبانی رهبران سعودی از سیاست‌های واشنگتن در خاورمیانه و همچنین حمایت از عادی‌سازی روابط کشورهای عربی خلیج فارس با اسرائیل، در همین چارچوب قابل درک می‌باشد.

۷. اهداف امنیتی عربستان در هم‌سویی با آمریکا

۷-۱. حفظ بقا و حیات سیاسی

نظام سیاسی عربستان یک نظام نئوپاتریمونیال است که بر مبنای تجمیع قدرت در دست آل سعود اداره می‌شود. این نظام اقتدارگرا و غیردموکراتیک نیازمند حمایت قدرت‌های غربی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا است که روابط نزدیکی با آن دارد. در

همین راستا، باید اشاره داشت، گرچه ایالات متحده آمریکا مدافع هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک است، اما منافع نظامی - اقتصادی آن به‌ویژه امنیت انرژی حکم می‌کند تا ضمن نادیده انگاشتن نقض حقوق بشر و ترتیبات نظام اقتدارگرایی خاندان سعود، از حیات سیاسی عربستان تحت شرایط گوناگون حمایت کند. به عبارتی، با توجه به اینکه آمریکا که طی دهه‌های گذشته ثبات سیاسی در عربستان را لازمه امنیت انرژی می‌دانست؛ لذا حافظ امنیت حکومت آل سعود بوده و بر شیوه حکمرانی بدوی و نقض بنیادین حقوق بشر در عربستان چشم‌پوشی کرده است (حسینی، ۱۴۰۳: ۱). در حقیقت، همان‌گونه که هانس مورگنتا بیان داشته است که «دولت حق ندارد اجازه دهد که مخالفت اخلاقی خود با نقض آزادی مانع اقدامات سیاسی موفق شود» (میرکوشش و شریف زاده، ۱۴۰۳: ۱) ایالات متحده سعی کرده است تا کاملاً در راستای منافع ملی خود عمل کرده و از مباحث هنجاری و ارزشی در مناسبات متقابل پرهیز کند.

در حال حاضر، همکاری‌های عربستان و ایالات متحده نه فقط در حوزه واردات بی‌رویه تسلیحات و ادوات نظامی، بلکه در همه حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، سیاسی، بوروکراتیک و غیره دنبال می‌شود. برای مثال از سال ۲۰۰۸ همکاری ایالات متحده و عربستان در راستای مبارزه با تروریسم و همکاری امنیتی داخلی گسترش یافته است. در همین سال توافق‌نامه همکاری فنی دوجانبه میان دو کشور، با هدف مشاوره به پادشاهی و حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی به امضا رسید. برنامه‌های انتقال فناوری اطلاعات و مشاوره در قالب کمیسیون مشترک اقتصادی آمریکا - عربستان، به آمریکا و کارکنان آن این اجازه را می‌دهد تا به بخش‌های کلیدی امنیتی، صنعتی، انرژی دریایی و دفاتر امنیت سایبری در دولت عربستان مشاوره دهند. به موازات این اقدامات، ایالات متحده مأموریت مشاوره و آموزش نیروهای سعودی برای پشتیبانی از نیروی امنیت تأسیسات وزارت کشور عربستان را - موسوم به (FSF-TAG)^۱ - بر عهده دارد که از

^۱ Facilities Security Forces-Training Advisor Group

زیرساخت‌های کلیدی این کشور محافظت می‌کند (جعفری ولدانی و آسمانی، ۱۳۹۶: ۱۰۷-۱۰۸). البته، نیروهای مسلح عربستان سعودی دهه‌هاست به فروش اسلحه، آموزش و پشتیبانی خدمات از سوی ایالات متحده متکی هستند. مأموریت آموزشی نظامی ایالات متحده^۱ (USMTM) در عربستان سعودی و برنامه نوسازی گارد ملی عربستان^۲ (PM-SANG) که به پایش و نظارت همکاری دفاعی ایالات متحده و پادشاهی سعودی می‌پردازند، تحت موافقت‌نامه‌های دوجانبه ویژه‌ای عمل می‌کنند که به ترتیب از سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۰ میلادی از سوی عربستان تأمین مالی شده است (Blanchard, 2016: 16). همچنین از آنجا که عربستان سعودی ناوگان وسیعی از هواپیماهای نظامی آمریکا را در اختیار دارد، به تبع، نیازمند عرضه منظم و مکرر قطعات و تجهیزات مربوط به تعمیر و نگهداری می‌باشد (جعفری ولدانی و آسمانی، ۱۳۹۶: ۱۰۱). ایالات متحده همچنین از سه سازمان مهم امنیتی در عربستان سعودی: وزارت دفاع، گارد ملی و وزارت کشور پشتیبانی کرده است و علاوه‌براین با همکاری دولت عربستان سعودی در زمینه‌هایی مانند آموزش، تجارت و توسعه اقتصادی نیز نقش مثبتی ایفا می‌کند (میرکوشش و شریف‌زاده، ۱۴۰۳: ۱). به‌طور کلی به نظر می‌رسد که عربستان با توسعه مناسبات همه‌جانبه با آمریکا از طریق تسهیل حضور واشنگتن در بخش‌های مختلف و درگیر کردن منافع متقابل به دنبال تحکیم پیوندها با آمریکا بوده تا بدین ترتیب ضمن تعدیل توجهات رهبران کاخ سفید از فضای بسته سیاسی داخلی کشور، از ظرفیت‌های ایالات متحده جهت حفظ و تداوم حیات سیاسی بهره‌مند گردد.

۷-۲. حفظ ثبات و توازن منطقه‌ای در محیط آنارشیک خاورمیانه

منطقه خاورمیانه جنگ‌ها و بحران‌های زیادی را تجربه کرده و این منازعات بین دولتی و درون‌دولتی به‌متدریج نظم منطقه‌ای را بی‌ثبات نموده و بر روابط درون منطقه‌ای

¹ United States Military Training Mission

² Program Manager -Saudi Arabian National Guard

تأثیر منفی داشته است. به تعبیر کدمانی در خاورمیانه فرهنگ سخت امنیت رواج دارد که حول مفاهیم بازدارندگی، مهار، خشونت سیاسی، مقابله با تروریسم ساخته و پرداخته شده است و این امر منجر شده تا دولت‌های منطقه بر توازن قدرت نظامی، رقابت تسلیحاتی منطقه‌ای، توانمندی هسته‌ای و حفاظت از امنیت فیزیکی جغرافیای خود تمرکز کنند (عباسی اشقلی و حمیدفر، ۱۳۹۹: ۸). این نزاع‌ها از یک طرف، سبب شده است درک واقع‌گرایانه‌ای از رفتار دولت‌ها ایجاد شود و به دنبال آن، پوسته‌نخبگان و کشورهای خاورمیانه سخت‌گردد و از طرف دیگر به شکل‌گیری درک نخبگان از منطقه به عنوان یک نظام فرعی آنارشیک کمک نماید (Ehteshami, 2014: 30-31).

در چنین فضای آنارشیک منطقه‌ای که الگوی رقابت و تقابل حاکم است، ایالات متحده از چند جهت برای عربستان حائز اهمیت است: نخست تأمین امنیت منطقه. به عبارتی زمانی که آمریکا اولین بار از طریق صنعت نفت و سپس از طریق تماس با حکومت این کشور روابط خود را با بنیان‌گذار رژیم سعودی - ملک عبدالعزیز - و جانشینان وی مستحکم نمود، هم‌زمان دغدغه تأمین امنیت منطقه نفت‌خیز خلیج فارس همواره یکی از اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا بوده است (CFR 2016). زمانی که فرهنگ آنارشیک فرهنگ غالب است کشورها براساس خودیاری عمل کرده و ضمن تقویت قدرت نظامی به دنبال متحدانی برای خود هستند. برخی از رئالیست‌ها بر این اعتقادند که در یک سیستم خودیاری، موازنه قوا حتی در نبود یک سیاست برنامه‌ریزی شده و آگاهانه ظاهر خواهد شد (Ghavam, 2011: 81). عربستان سعودی نیز از این امر مستثنی نبوده و تلاش کرده است ضمن تأمین نیازهای تسلیحاتی خود به‌ویژه از ایالات متحده آمریکا، همواره با اتحاد با این کشور موازنه منطقه‌ای را در برابر رقاباتی نظیر ج.ا.ایران حفظ کند. درواقع، ج.ا.ایران، مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای عربستان سعودی است که ریاض برای ایجاد موازنه قدرت با این کشور، هزینه‌های زیادی صرف کرده است. آمریکا نیز تقویت نفوذ ج.ا.ایران و تقویت موقعیت محور مقاومت را در منطقه در تضاد

با امنیت رژیم صهیونیستی می‌داند. هر دو کشور به ج.ا.ایران به‌عنوان تهدید مستقیم می‌نگرند و هیچ‌یک از دو کشور مایل نیستند ج.ا.ایران در منطقه به قدرتی مسلط تبدیل شود (عمادی و علیحانی، ۱۴۰۰: ۲۷۱). در همین ارتباط، ارقام و آمار موجود حاکی از این نکته است که عربستان سعودی با اتکا به دلارهای نفتی اقدام به خریدهای تسلیحاتی وسیع نموده و از این طریق هم رضایت خاطر غرب و آمریکا را تحصیل کرده و هم قدرت نظامی خود را جهت پیگیری اهداف منطقه‌ای و رویکرد تهاجمی و نظامی گرایانه را به گونه چشم‌گیری گسترش داده است (عباسی اشقلی - حمید فر، ۱۳۹۹: ۱۹).

در حقیقت عربستان همواره به ایران به‌عنوان رقیب سنتی خویش در بسیاری از مسائل ایدئولوژیک، مذهبی و تاریخی نگریسته است. بعد از پیروزی انقلاب، ریشه این اختلافات عمیق‌تر شد تا جایی که برای این کشور، ایران دیگر تنها یک رقیب نبود، بلکه آن را تهدیدی جدی برای منافع خویش تلقی می‌کرد؛ زیرا انقلاب اسلامی تمام ویژگی‌های لازم از جمله انقلابی بودن، ایرانی بودن و شیعی بودن را جهت ایجاد یک تنش تمام عیار دارا بود. به‌ویژه برای عربستان سعودی که همواره خود را زعیم و رهبر کشورهای عربی و قدرت برتر منطقه قلمداد کرده است. بنابراین از دید عربستان تبدیل شدن جمهوری اسلامی ایران به یک قدرت منطقه‌ای و بازیگر فعال در خاورمیانه به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. درواقع، طی سال‌های گذشته، تقابل با افزایش نفوذ ایران و تضعیف محور مقاومت از جمله دلایل دامن زدن به بحران سوریه و تجهیز مالی و تسلیحاتی گروه‌های مسلح توسط عربستان بوده است. همچنین افزایش بازیگری و نمایش قدرت در منطقه سبب شد تا این کشور در سال ۲۰۱۵ به‌طور مستقیم در مناقشات یمن ورود پیدا کند (جعفری ولدانی و آسمانی، ۱۳۹۶: ۱۳۰). در همین ارتباط، برای مثال شرکت «وینل عربیا» که شرکتی خصوصی وابسته به ایالات متحده است، با هزینه ۴ میلیارد دلاری مبادرت به آموزش و تجهیز گارد ملی عربستان نمود که به گفته

مؤسسه بین‌المللی استراتژیک، این گارد نقش مهمی را در مداخله رهبری سعودی‌ها در یمن ایفا نموده است (Hurtung, 2016: 6). درواقع، عربستان سعودی با ایفای نقش فعال در خاورمیانه به دنبال انتقال این پیام به غرب است که زمینی برای بازی غرب در خاورمیانه فراهم می‌سازد؛ لذا ضروری است تا واشنگتن با همکاری و برقراری روابط راهبردی با این دولت، از توسعه‌طلبی‌های ج.ا. ایران و محور مقاومت جلوگیری نماید (نجفی و صفایی مهر، ۱۴۰۰: ۱۱۷-۱۱۸). این در حالی است که آمریکا نیز از گسترش نفوذ و قدرت ج.ا. ایران در منطقه بیم داشته و حفظ امنیت و حکومت متحدان عربی و رژیم اسرائیل را حیاتی تلقی می‌کند. همین منافع ژئواستراتژیکی و تهدیدهای مشترک سبب تقویت اتحاد عربستان و آمریکا شده است (Gimenez Cerioli, 2018: 300-301) مهار و محدود کردن ایران، اطمینان از امنیت خلیج فارس و ثبات در عرضه نفت، مقابله با بی‌ثباتی در یمن، شاخ آفریقا و دریای سرخ، حذف اقدامات و جایگاه ایران در لبنان، فلسطین و میان اعراب ناراضی عراق، سوریه و... موجب هم‌پوشانی بیشتر منافع و اهداف آن‌ها شده است (علیخانی، ۱۳۹۶: ۱۹۰). به‌طورکلی، یا توجه به اینکه سیاست خارجی عربستان سعودی به‌شدت متأثر از تحولات بین‌المللی است، در هریک از این مسایل، عربستان سعودی به همراهی یک قدرت بزرگ غربی به‌ویژه آمریکا نیاز دارد (عمادی و علیخانی، ۱۴۰۰: ۲۶۲). بنابراین، براساس منطق رهیافت نظری موازنه قوا، دستور کار ریاض تقویت اتحاد و همگرایی با واشنگتن با هدف حفظ و یا تغییر موازنه قوای منطقه‌ای به نفع خود در محیط آنارشیک خاورمیانه است. علاوه بر موارد فوق که تأکید بر استفاده از ظرفیت‌های آمریکا برای حفظ بقا در داخل و توازن قدرت در منطقه دارد، هم‌زمان عربستان سعودی درصدد است تا از توان ایالات متحده آمریکا در عرصه بین‌المللی نیز استفاده نماید. هم در عرصه سیاسی و هم در حوزه اقتصادی، حمایت‌های آمریکا برای پیشبرد اهداف ملی عربستان بسیار مهم بوده و این کشور برای تأمین منافع ملی خود قطعاً به امکانات و حمایت‌های واشنگتن نیاز خواهد داشت.

۸. جایگاه آمریکا در سیاست خارجی پلورالیستی عربستان

روندها مبین آن است که «لحظة تک‌قطبی» به رهبری آمریکا که دوره‌های از نظم مبتنی بر ثبات هژمونیک در سیاست بین‌الملل را شکل داده بود، رو به افول است. امروزه قدرت‌های جدیدی ظهور کرده‌اند که از توان رقابتی چشم‌گیری برخوردارند که زمینه‌ساز تغییرات سیستمی خواهند بود. بازتوزیع ثروت در نظام بین‌الملل، موجب شکل‌گیری کانون‌های جدید ثروت و برهم خوردن موازنه قدرت اقتصادی توسط قدرت‌های نو ظهور و تازه توسعه‌یافته شده است. این مسأله منجر به بازتوزیع قدرت در نظام بین‌الملل شده است که لاجرم موازنه قدرت بین‌المللی را برهم می‌زند. هم‌زمان نیز رقابت قدرت‌ها میان قدرت‌های قدیم (غرب به رهبری آمریکا) و قدرت‌های جدید (چین و روسیه) که از نظم ساختار بین‌المللی موجود ناراضی‌اند و با تشکیل بلوک‌های قدرت، ائتلاف‌ها و سازمان‌های درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دنبال تأثیرگذاری بر نظم آینده هستند و هم‌زمان با بحران حکمرانی جهانی غرب محور که ریشه در «استقلال‌گرایی» طیفی از کشورهای جنوب جهانی دارد که به دنبال سرباز زدن از قواعد اقتصاد بین‌المللی می‌باشند (سلیمانی پورلک، ۱۴۰۳: ۱۰۵-۱۰۴) سبب تسریع در نظم در حال شکل‌یابی شده است.

درک صحیح عربستان از نظام در حال گذار و روند تکوین نظم جهانی پسا هژمونیک سبب شده است تا عربستان با دگردیسی در سیاست خارجی خود از دیپلماسی تک محوری بسمت دیپلماسی چندجانبه و تنوع‌بخشی در مناسبات خارجی حرکت کند و با توجه به چالش‌ها و محدودیت‌های آمریکا از یک سو و الزامات نظم جهانی در حال تحول، سیاست پلورالیستی را در دستور کار دیپلماسی خود قرار دهد. همکاری در توافق پکن - هند در پروژه کریدور هند- خاورمیانه و اروپا (IMEC)^۱، همکاری نظامی با روسیه و همکاری‌های اقتصادی - نظامی با ژاپن و کشورهای اروپایی حاکی از فهم

^۱ India-Middle East-Europe Economic Corridor

عربستان از «جهان شبکه‌ای» و همچنین بازیابی در جایگاه و اهمیت ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، ژئو اکونومیکی و ژئوکالچر این کشور است.

در همین ارتباط، پس از تحولات بهار عربی و اقدامات غیرحمایت‌گراییله آمریکا از متحدانی نظیر مصر سبب گردید تا سعودی‌ها در سیاست‌های خود بازنگری کرده و صرفاً به حمایت‌های آمریکا اتکا نکرده و از ظرفیت‌های قدرت‌های غرب و شرق نیز استفاده نمایند. تنوع‌بخشی در روابط خارجی با قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و موازنه‌سازی ژئوپلیتیک در همین راستا صورت گرفت؛ روندی که اکنون نیز ادامه دارد. تسهیل سرمایه‌گذاری قدرت‌های شرقی و غربی در عربستان، گسترش روابط با چین، روسیه و ترکیه، سرمایه‌گذاری در نهادهای مالی بین‌المللی، تصویرسازی جدید از عربستان در افکار عمومی با جاذبه‌های توریستی، هنری و ورزشی، سکولاریزه کردن سپهر سیاست داخلی، کاهش بار مسئولیت‌های پرهزینه و کم‌فایده و هابیت در منطقه و بالاخره رهیدگی از جنگ سوریه و یمن از طریق عادی‌سازی روابط با ج.ا.ایران برای مدیریت تنش از جمله اقداماتی است که عربستان از سال ۲۰۱۰ به‌تدریج و با هدف تغییر ریل از استراتژی بقاء به استراتژی توسعه انجام داده است. این روندها اثر مستقیم خود را در روابط آمریکا و عربستان نیز گذاشته است. به‌طوری‌که روابط این دو از وضعیت وابستگی عربستان به آمریکا به «وابستگی متقابل نامتقارن با برتری آمریکا» تبدیل شده است. امروزه دیگر مناسبات دو کشور صرفاً مبتنی بر اراده آمریکا نیست و عربستان نیز برای انجام سیاست‌های آمریکا شروطی می‌گذارد. نمونه بارز آن درخواست آمریکا از عربستان برای عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی طی سال‌های اخیر است و در مقابل شروط قابل توجهی است که عربستان برای این مسأله گذاشته است. برای انجام سیاست‌های آمریکا در حوزه انرژی و سیاست‌های منطقه‌ای نیز عربستان شرط می‌گذارد (حسینی، ۱۴۰۳: ۱).

علی‌رغم روند شکل‌گیری پلورالیسم در سیاست خارجی عربستان و خروج از سیاست سنتی و نزدیکی این کشور به قدرت‌های شرقی نظیر چین و روسیه که نشان‌دهنده تمایل عربستان برای متنوع کردن شراکت خود با کشورهای بزرگ است، این موضوع به معنای فاصله‌گرفتن از آمریکا و حمایت‌های نظامی - امنیتی این کشور نمی‌باشد. همان‌گونه که «ریما بنت بندر بن سلطان» سفیر عربستان سعودی در آمریکا اظهار داشته است، علی‌رغم وجود برخی اختلاف بین ریاض و واشنگتن، روابط بین دو هم‌پیمان تاریخی طی ۸۰ سال اخیر مستحکم بوده است (السقف، ۱۴۰۲). تقاضای ریاض برای گسترش چتر حمایتی از سوی آمریکا، تلاش برای خرید تسلیحات پیشرفته به‌خصوص سامانه دفاع موشکی تاد که یک نسخه پیشرفته‌تر و به‌روزتر از سامانه پاتریوت است و دستیابی به جنگنده‌های اف ۳۵ (کرمی، ۱۴۰۳)، حاکی از اتکای امنیتی عربستان به آمریکا با وجود سیاست متنوع‌سازی سیاست خارجی می‌باشد. در همین ارتباط، در مقابل پیشنهاد آمریکا جهت عادی‌سازی روابط با تل‌آویو، یکی از شروط عربستان برای این کار حمایت کامل امنیتی واشنگتن از ریاض در قالب یک توافق‌نامه دوجانبه بوده است. بنابراین، به نظر می‌رسد که حفظ مناسبات نظامی - امنیتی اولویت اساسی و غیر قابل چشم‌پوشی ریاض در مناسبات با واشنگتن باشد و قرار نیست این روابط مستحکم دیرینه و سنتی خدشه دار گردد.

۹. نتیجه‌گیری

با بررسی سیاست‌های عربستان طی قرون و دهه‌های گذشته می‌توان به این جمع‌بندی نائل شد که مقوله امنیت از اهمیت حیاتی در دستگاه سیاست‌گذاری خارجی این کشور برخوردار بوده و همواره یکی از مهم‌ترین پیش‌ران‌های اصلی سیاست خارجی این کشور محسوب شده است. با توجه به اینکه تأمین امنیت ارتباط مستقیمی با بقا و حیات خاندان آل سعود در رأس قدرت دارد، بنابراین توجه به این موضوع در

رأس اهداف ملی عربستان سعودی قرار گرفته است. در همین ارتباط، ساختار ثنوپاتریمونیال و اقتدارگرایی عربستان به همراه الزامات ساختار آنارشیکی ژئوپلیتیک خاورمیانه، این کشور را متکی به حمایت‌های امنیتی خارجی و برون‌سپاری امنیت ساخته است. این اتکای امنیتی به قدرت بزرگ یا هژمون در مقاطع مختلف تاریخی وجود داشته و تا به امروز نیز تداوم یافته است. در دهه‌های اخیر، نیاز به تأمین امنیت سبب شده است تا عربستان مناسبات خود را در حوزه‌های گوناگون به‌ویژه نظامی - امنیتی با ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرت هژمون توسعه داده و تقویت نماید. از منظر نخبگان سعودی، ایالات متحده آمریکا به‌عنوان هژمون از ظرفیت‌های بالا و متنوعی برای حمایت از خاندان آل سعود در عرصه داخلی و منطقه‌ای برخوردار است. بر همین اساس نیز معامله نفت در برابر امنیت بین دو کشور انجام پذیرفت که هم‌زمان تأمین‌کننده منافع متقابل دو طرف می‌باشد. در حال حاضر، علی‌رغم تلاش عربستان برای متنوع‌سازی سیاست خارجی و ایجاد توازن بین شرق و غرب، به نظر می‌رسد این توازن دربرگیرنده مقوله امنیت نمی‌باشد. به عبارتی، با وجود اینکه در سال‌های اخیر ریاض درصدد بوده تا مناسبات خود را با کشورهای رقیب ایالات متحده آمریکا نظیر چین و روسیه در بخش‌های مختلف گسترش دهد، باین‌حال می‌توان بیان کرد به لحاظ نظامی - امنیتی عربستان کماکان متکی و وابسته به حمایت‌های واشنگتن است و رهبران این کشور نیز علی‌رغم برخی تنش‌ها در دو دهه اخیر تمایل دارند تا در زیر چتر حمایتی آمریکا قرار داشته باشند. در حقیقت، حفظ و تأمین امنیت سبب استمرار و تحکیم روابط دوجانبه ریاض و واشنگتن شده و به نظر می‌رسد کانون سیاست‌گذاری‌های عربستان در سال‌های آتی در قبال ایالات متحده آمریکا بر همین اتحاد تاریخی استوار باشد. برای عربستان سعودی، رابطه با آمریکا عمدتاً ماهیت امنیتی دارد، اما آمریکا از رابطه با عربستان سعودی بیشتر اهداف سیاسی و اقتصادی خود را پیگیری می‌کند. بنابراین، منافع مشترک سیاسی، اقتصادی و امنیتی ریاض و واشنگتن در

سیاست منطقه‌ای و جهانی باعث نخواهد شد تا این دو کشور در موضع تخاصم و دشمنی گیرند.

فهرست منابع

- السقف، محمد علی (۱۴۰۲). «توافق ج.ا.ایران و عربستان و برپایی نظام جدید منطقه‌ای»، *دیپلماسی ایرانی*، به آدرس: <http://www.irdiplomacy.ir>
- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۳). *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. چاپ دوم.
- جعفری ولدانی، اصغر و حدیث آسمانی (۱۳۹۶). «بررسی روابط نظامی عربستان و آمریکا و نقش آن در کنشگری منطقه‌ای عربستان»، *دوفصل‌نامه سیاست و روابط بین‌الملل*، سال اول، شماره دوم: ۹۳-۱۱۵.
- حسنی، سجاد؛ قربانی شیخ نشین، ارسلان؛ ارسلان، خداوری، حسن؛ کشیشیان سیرکی، گارینه (۱۴۰۱). «بررسی جایگاه عربستان در سیاست خارجی آمریکا با توجه بر نقش ضد هژمونیکی ج.ا.ایران»، *فصل‌نامه مطالعات روابط بین‌الملل*، دوره ۱۵، شماره ۵۷: ۱۶۵-۱۹۴.
- حسینی، سید محمد (۱۴۰۳). «روابط آمریکا-عربستان؛ روابط متقابل نامتقارن»، به آدرس: <https://www.ipis.ir/portal/newsview/747263>
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰). «واقع گرای نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصل‌نامه سیاست خارجی*، سال ۲۵، شماره ۲: ۲۷۵-۲۹۵.
- سیف زاده، سید حسین (۱۳۷۸). *اصول روابط بین‌الملل (الف و ب)*، تهران: انتشارات دادگستر.
- سلیمانی پورلک، فاطمه (۱۴۰۳). «تغییر و تداوم نظم بین‌الملل و الزامات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، زمستان، سال ۱۶، شماره ۴: ۹۶-۱۲۰.
- طارمی، کامران (۱۳۹۷). «پیدایش و تطور روابط نظامی بین آمریکا و عربستان سعودی (۱۹۷۹-۱۹۴۳)»، *فصل‌نامه مطالعات خاورمیانه*، ۲۵(۱): ۶۵-۹۰.
- عباسی اشقلی، مجید و حمیدرضا حمید فر (۱۳۹۹). «اتحاد عربستان سعودی و اسرائیل با آمریکا و پیامدهای آن بر موازنه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه»، *فصل‌نامه مطالعات بین‌المللی*، سال ۱۷، شماره (۶۷): ۳: ۷-۲۵.
- عمادی، سید رضی و مهدی علیخانی (۱۴۰۰). «روابط آمریکا و عربستان سعودی در دوره ریاست جمهوری جو بایدن؛ عوامل تعیین‌کننده و پیامدها (با تأکید بر پیشنهاد های رسانه‌ای)»، *پژوهش‌نامه رسانه بین‌الملل*، سال ششم بهار و تابستان ۱۴۰۰، شماره ۷: ۲۸۶-۲۶۱.

- علیخانی، مهدی (۱۳۹۶). «هویت‌گرایی در سیاست خارجی عربستان سعودی و پیامدهای منطقه‌ای آن»، *فصل‌نامه مطالعات بین‌المللی*، ۱۴ (۳): ۲۱۰-۱۸۱.
- فتحی، فرحناز (۱۳۹۹). «نقد رئالیسم ساختاری با مذاقه در سیاست خارجی و واقع‌گرایی ساختاری»، *فصل‌نامه علمی رهیافت‌های نوین در مطالعات اسلامی*، شماره ۴ (۲۴): ۲۶۷-۲۵۷.
- میرکوشش، امیر هوشنگ و شریف زاده، زهرا (۱۴۰۳). «رابطه ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی (مقایسه دوره ترامپ و بایدن)»، *مجله ایرانی روابط بین‌الملل*، به آدرس: <https://www.iirjournal.ir>.
- نجفی، محمدجواد و علیرضا صفایی مهر (۱۴۰۰). «بررسی عوامل مؤثر بر سیاست تخریجی عربستان در قبال پرونده فلسطین در دوره محمد بن سلمان»، *فصل‌نامه بیداری اسلامی*، سال دهم، شماره اول، پیاپی ۱۹: ۱۲۳-۱۰۳.
- قانون اساسی عربستان سعودی (۱۳۸۱). ترجمه مهدی نورانی، چاپ اول، تهران: ریاست جمهوری.
- کرمی، کامران (۱۴۰۳). «تفاهم امنیتی عربستان و آمریکا؛ معادله‌ای چندمجهولی که به این زودی حل نمی‌شود»، *ایسنا*، به آدرس: <https://www.isna.ir/news>
- کامروا، مهرداد (۱۳۸۸). *خاورمیانه معاصر*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سید موسی پورموسوی، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- گوس، گریگوری (۱۳۹۰). «سیاست خارجی عربستان سعودی» در: ریموند هینه بوش و انوشیروان احتشامی، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، چاپ اول، تهران: دانشگاه امام صادق.
- نجفی، محمدجواد؛ علیرضا صفایی مهر (۱۴۰۰). «بررسی عوامل مؤثر بر سیاست خارجی عربستان در قبال پرونده فلسطین در دوره محمد بن سلمان»، *فصل‌نامه بیداری اسلامی*، سال دهم، شماره اول - پیاپی ۱۹: ۱۲۳-۱۰۳.

Alikhani, Mahdi and Zakerian, mehdi (2016) "Study of Factors Affecting Saudi- Iranian Relations and Conflicts and Their Resulting Behavior Pattern", *Journal of Politics and Law*, Vol 9, No 7. (In Persian)

Bronson, Rachel(2005). *Understanding US-Saudi Relations*, in: Paul Aarts, Gerd Nonneman, *Saudi Arabia in the Balance: Political Economy, Society, Foreign Affairs*, London: Hurst.

Blanchard, Christopher M (2016). "Saudi Arabia: Background and U.S. Relations", Congressional Research Service, available at: www.crs.gov.

- Council on Foreign Relations (cfr), (Last updated 12/5/2017). "U.S. Saudi Relations", available at: <http://www.cfr.org/saudi-arabia/us-saudi-relations/p36524>.
- Derks, J. (2017). The Future of the U.S.-Saudi Relationship. Prince Mohammad bin Fahd Program for Strategic Research & Studies, 1-11.
- Delaney, jennifes, (2009). "The Unlik Partnership: The State of the US- Saudi Relationship", Hawaii Pacific University.
- Ehteshami, A. (2014). Middle East Middle Powers: Regional Role, International Impact. *Uluslararası İlişkiler*, 11(42), 29- 49.
- Eslami, M., Koohi, I., Rastgoo, M. (2014). The Challenges of the Partition of Iraq: US Interests and Neighboring Countries (Iran, Turkey and Saudi Arabia). *Quarterly Journal of Political Studies of the Islamic World*, 3(10), 11-30. (In Persian)
- Fattahi Ardakani, H., Imam Jomehzadeh, S., Harsij, H. (2018). Analysis of the Soft Power Pattern in the Middle East: A Case Study of Saudi Arabia", *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 8(1), 29-62. (In Persian)
- Gimenez Cerioli, L. (2018). Roles and International Behaviour: Saudi–Iranian Rivalry in Bahrain’s and Yemen’s Arab Spring. *Contexto Internacional*vol, 40(2), 295- 316.
- Ghavam, A. (2011). *International Relations: Theories and Approaches*. Tehran: Samt Publications, Fifth Edition. (In Persian)
- Hurtung, William D. (2016). "U.S. Arms Transfers to Saudi Arabia and the War in Yemen", International policy Report, *Center for International Policy*, December, pp.1-8
- Gilpin, Robert (1981). *War and change in World Politics*, New York: Cambridge University Press.
- Martínez Hernández, David (2020). "The United States and Saudi Arabia alliance in the 21st century: The presidency of George W. Bush, Barack Obama and Donald Trump", *The Journal of Strategic Studies*. Vol.15. pp 209-230.
- Punnoose, Sebin K . (2019). "America and Saudi Arabia; Relationship between Global Hegemon and Regional Hegemon", *International Journal of Research in Social Sciences*, Vol. 9 Issue 3, pp.516-526.
- Ripsman, N. M., Taliaferro, J. W., & Lobell, S. E. (2016). *Neoclassical realist theory of international politics*. Oxford University Press.
- Ripsman, Norrin (2009). "Neoclassical realism and domestic interest groups", in Steven Lobell, Norrin Ripsman & Jeffrey Taliaferro, *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Telhami, Shibley and Hill, Fiona, (2002). "Does Saudi Arabia Still Matter? Differing Perspective on the Kingdom and Oil", *Brookings*, available at: <https://www.brookings.edu/articles/does-saudi-arabia-still-matter-differing-perspectives-on-the-kingdom-and-its-oil/>
- Waltz, Kenneth N. (1979). *Theory of international politics*. New York N: McGraw-Hill.
- William Wohlforth, (1998). "The Stability of a Unipolar World", *International Security* 24, NO 1. 40-79

